

کتاب دانیال - شماره سی

ساعت ترس

Jeff Pippenger

2023-12-25

ترس بلشصر از دست خط اسرارآمیز، نه تنها به مرگ او و پایان ششمین پادشاهی پیشگویی‌های کتاب مقدس می‌پردازد، بلکه همچنین به آن نقطه در تاریخ نبوی اشاره دارد که در آن ترس بر پادشاهان زمین چیره می‌شود. ترس آنان از «باد شرقی» اسلام پدید می‌آید. ترس‌شان همچون ترس زنی در درد زایمان است و از این رو بر دردی پیوسته فزاینده دلالت دارد که با شتابی هرچه بیشتر فرا می‌رسد. این ترس در «ساعت» بزم بلشصر آغاز می‌شود، هرچند در آغاز در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فرا رسید. از آن پس، بادها آغاز می‌کنند از میان دستان چهار فرشته‌ای که در زمان مهر کردن صد و چهل و چهار هزار تن آنها را نگاه می‌دارند، لغزیدن. مرثیه صور که حزقیال بیان می‌کند، صور را با طرح پرسش نبوی «کدام شهر چون صور است، مانند ویران شده‌ای در میان دریا؟» تعریف می‌کند.

کشتی‌های ترشیش در بازار تو از تو می‌سرودند؛ و تو پر شدی و در میان دریاها بسیار پر جلال گشتی. پاروزنانت تو را به آب‌های عظیم آوردند؛ باد شرقی تو را در میان دریاها درهم شکست. ثروت‌هایت و بازارهایت، کالایت، دریانوردانت و ناوبرانت، درزگیرانت و متصدیان کالایت، و همه مردان جنگی‌ات که در تو هستند، و همه جمعیتی که در میان است، در روز نابودی‌ات در میان دریاها فرو خواهند افتاد. حومه‌ها به آواز فریاد ناوبرانت خواهند لرزید. و هر که پارو به دست دارد، و دریانوردان، و همه ناوبران دریا، از کشتی‌های خویش فرود خواهند آمد و بر خشکی خواهند ایستاد؛ و آواز خود را بر ضد تو بلند خواهند کرد و به تلخی فریاد خواهند زد، و خاک بر سر خواهند ریخت و در خاکسترها غلت خواهند زد؛ و به خاطر تو سر خود را کاملاً خواهند تراشید و پلاس بر کمر خواهند بست، و برای تو با تلخی دل و شیون سخت خواهند گریست. و در شیون خود برایت مرثیه خواهند داشت و بر تو خواهند نوحه‌سرایی کرد و خواهند گفت: چه شهری چون تایروس است، چون نابود شده در میان دریا؟ هنگامی که کالاهایت از دریاها بیرون می‌آمد، بسیاری از مردمان را سیر می‌کردی؛ پادشاهان زمین را از فراوانی ثروت‌هایت و کالایت توانگر می‌ساختی. در زمانی که در اعماق آب‌ها به وسیله دریاها درهم شکسته شوی، کالاهایت و همه همراهانت که در میان هستند فرو خواهند افتاد. همه ساکنان جزایر از تو به شگفت خواهند آمد، و پادشاهانشان سخت به هراس خواهند افتاد؛ چهره‌هایشان دگرگون خواهد شد. بازرگانان در میان قوم بر تو سوت خواهند زد؛ تو مایه وحشت خواهی شد، و دیگر هرگز نخواهی بود. حزقیال ۲۵:۲۷-۳۶.

تایروس همان شهر، یا پادشاهی‌ای، است که بازرگانان زمین بر آن به تلخی می‌گیرند و سپس می‌پرسند: «کدام شهر مانند تایروس است؟» آنان این کار را در «زمانی» می‌کنند که آن شهر در دریا درهم‌شکسته و ویران می‌شود. در باب هجدهم مکاشفه، فاحشه‌تایر، که فاحشه روم است، همان است که با پادشاهان زمین زنا کرده و به‌عنوان آن شهر بزرگ شناخته می‌شود که داوری‌اش در یک ساعت، و در یک روز، فرا می‌رسد. او همان شهری است که از پادشاهان و بازرگانان نالان، آن پرسش نبوی را برمی‌انگیزد.

از این رو آفت‌هایش در یک روز فرا می‌رسد: مرگ و ماتم و قحطی؛ و به‌کلی با آتش سوخته خواهد شد، زیرا خداوند خدا که او را داوری می‌کند تواناست. و پادشاهان زمین که با او زنا کرده و در ناز و نعمت با او زیسته بودند، چون دود سوختن او را ببینند، بر او خواهند گریست و برای او سوگواری خواهند کرد؛ از بیم عذابش از دور ایستاده، می‌گویند: وای، وای بر آن شهر بزرگ بابل،

آن شهر نیرومند! زیرا در یک ساعت داوری تو رسید. و بازرگانان زمین برای او خواهند گریست و ماتم خواهند کرد، زیرا دیگر هیچ کس کالای ایشان را نمی‌خرد: کالای طلا و نقره و سنگ‌های گرانبها و مروارید، و کتان نازک و ارغوان و ابریشم و قرمز، و هر نوع چوب تویا، و هرگونه ظرف از عاج، و هرگونه ظرف از نفیس‌ترین چوب‌ها و از برنج و آهن و مرمَر، و دارچین و عطرها و مرهم‌ها و کندر، و شراب و روغن و آرد نرم و گندم، و چارپایان و گوسفندان و اسبان و اراپه‌ها، و بردگان و جان‌های آدمیان. و میوه‌هایی که جانت مشتاقشان بود از تو دور شده‌اند، و همه چیزهای لذیذ و دلپسند از تو رفته‌اند، و دیگر هرگز آن‌ها را نخواهی یافت. بازرگانان این چیزها که به واسطه او دولت‌مند شده بودند، از بیم عذابش از دور می‌ایستند، در حالی که گریان و نالان‌اند، و می‌گویند: وای، وای بر آن شهر بزرگ که به کتان نازک و ارغوان و قرمز آراسته بود و با طلا و سنگ‌های گرانبها و مروارید زینت یافته بود! زیرا در یک ساعت چنین ثروت عظیمی به هیچ بدل شد. و هر ناخدای کشتی و همه کسانی که در کشتی‌ها بودند و دریانوردان و هر که از راه دریا تجارت می‌کند، از دور ایستادند، و چون دود سوختن او را دیدند فریاد زدند و گفتند: کدام شهر مانند این شهر بزرگ است! و خاک بر سر خود ریختند و با گریه و شیون فریاد می‌زدند و می‌گفتند: وای، وای بر آن شهر بزرگ که به سبب تجملاتش همه کسانی که در دریا کشتی داشتند دولت‌مند شده بودند! زیرا در یک ساعت ویران شد. مکاشفه ۱۸: ۱۹-۱۸.

گشوده شدن مهرهای مکاشفه عیسی مسیح شامل پیام «فریاد نیمه‌شب» است. آن پیام، نبوت دوم باب سی‌وهفتم حزقیال است که استخوان‌های خشک مرده‌ای را که سه‌ونیم روز در خیابان‌ها افتاده بودند زنده می‌کند و آنان را به سپاهی نیرومند بدل می‌سازد. آن پیام، این حقیقت را در بر دارد که این اسلام است که خداوند برای فرود آوردن داوری اجرایی بر ایالات متحده، به سبب اجرای اجباری قانون یکشنبه، به کار می‌گیرد. آن داوری در «ساعت» زلزله عظیم فرا می‌رسد؛ همان «ساعتی» که نوشته بر دیوار بلشصر ظاهر شد. آن نوشته بیمی پدید آورد که چنین نمایانده می‌شود که بر همه پادشاهان و بازرگانان چیره می‌شود، هنگامی که ساختار اقتصادی کره زمین به دست «باد شرقی» اسلام واژگون می‌گردد؛ اسلامی که از طریق «دیوار» پایین دست رهاشده در جنوب، به‌طور پنهانی به پادشاهی بلشصر نفوذ کرده است.

«شهر» یا پادشاهی‌ای که پادشاهان و بازرگانان بر آن نوحه سر می‌دهند و می‌پرسند: «کدام شهر مانند این شهر عظیم است؟»، همان پادشاهی روسپی صور است که همان هنگام ترانه‌هایش را می‌خواند و با همان پادشاهان زنا می‌کند. تمام پیامبران از پایان جهان سخن می‌گویند و با یکدیگر هم‌داستان‌اند؛ بنابراین بازرگانان حزقیال همان بازرگانان مکاشفه، باب هجده‌اند. سه بار در مکاشفه باب هجده فریاد «وای، وای» سر می‌دهند، آنگاه که شهر بزرگ و ساختار مالی کره زمین فرو می‌ریزد. واژه یونانی ترجمه‌شده به «وای» در آن بخش، همان واژه‌ای است که سه بار در مکاشفه باب هشت، آیه سیزده آمده و در آنجا با واژه انگلیسی دیگری ترجمه شده است.

و فرشته‌ای را دیدم و شنیدم که در میانه آسمان پرواز می‌کرد و با آواز بلند می‌گفت: وای، وای، وای بر ساکنان زمین، به سبب بانگ‌های دیگر شیپورهای آن سه فرشته که هنوز باید بنوازند! مکاشفه ۸: ۱۳.

پادشاهان و بازرگانان با گفتن «افسوس، افسوس»، به معنای «وای، وای»، بر نابودی اقتصاد جهان سوگواری می‌کنند، و «وای» نماد اسلام است. آن ترسی که با نمایان شدن نوشته روی دیوار بر بلشصر و سرورانش چیره می‌شود، همان ترسی است که هنگامی پدید می‌آید که ساختار اقتصادی کره زمین بر اثر حملات پی‌درپی از سوی اسلام ویران می‌شود؛ اسلامی که خدا آن را به‌عنوان ابزار مشیت خویش به کار می‌گیرد تا داوری اجرایی‌اش را بر کسانی که شراب بابل - یعنی اجرای اجباری یکشنبه - را می‌نوشند، جاری سازد. این حقیقت، موضوع «بار» اشعیا باب بیست‌وسه درباره زانیه

«صور» است.

وحی درباره صور. ای کشتی‌های ترشیش، شیون کنید؛ زیرا آن ویران شده است، چنان که نه خانه‌ای مانده و نه راهی برای ورود. این خبر از سرزمین کیتیم بر آنان آشکار شده است. خاموش باشید، ای ساکنان جزیره؛ شما که تاجران صیدون، آنان که از دریا می‌گذرند، شما را تأمین کرده‌اند. و از آب‌های عظیم، دانه شیحور، یعنی محصول رود، درآمد اوست؛ و او بازار ملت‌هاست. ای صیدون، شرمسار باش؛ زیرا دریا، بلکه قوت دریا، سخن گفته است که: من درد زادن نکشیده‌ام و فرزندی نزاده‌ام، نه جوانان را پرورده‌ام و نه باکرگان را بزرگ کرده‌ام. چنان که از خیر مصر به سختی به درد آمدند، از خیر صور نیز به سختی رنج خواهند برد. به ترشیش عبور کنید؛ شیون کنید، ای ساکنان جزیره. آیا این است شهر شادمان شما، که قدمتش از روزگار کهن است؟ پاهای خودش او را دور خواهد برد تا در غربت اقامت گزیند. چه کسی این مشورت را بر ضد صور، شهر تاج‌بخش، گرفته است؟ شهری که تاجرانش شاهزادگان‌اند و معامله‌گرانش شریفان زمین. خداوند لشکرها آن را قصد کرده است، تا غرور هر جلالی را لکه‌دار سازد و همه آبرومندان زمین را به خوارشی درآورد. ای دختر ترشیش، همچون رود از سرزمینت بگذر؛ دیگر نیرویی باقی نمانده است. او دست خود را بر دریا دراز کرد، پادشاهی‌ها را به لرزه درآورد؛ خداوند فرمانی بر ضد شهر بزرگانان صادر کرده است تا دژهایش را ویران سازد. و گفت: دیگر شادی نخواهی کرد، ای باکره ستم‌دیده، دختر صیدون؛ برخیز، به کیتیم عبور کن؛ در آنجا نیز آسایشی نخواهی یافت. اینک سرزمین کلدانیان؛ این قوم نبودند، تا آشور آن را برای ساکنان بیابان بنیاد نهاد. آنان برج‌هایش را برپا کردند، کاخ‌هایش را برافراشتند؛ و او آن را به ویرانی کشانید. ای کشتی‌های ترشیش، شیون کنید؛ زیرا نیروی شما ویران شده است. و در آن روز چنین خواهد شد که صور به مدت هفتاد سال، به اندازه روزهای یک پادشاه، فراموش خواهد شد؛ و پس از پایان هفتاد سال، صور چون زنی روسپی آواز خواهد خواند. چنگی بردار، در شهر گردش کن، ای روسپی فراموش‌شده؛ نغمه خوش بساز، ترانه‌های بسیار بخوان، تا به یاد آورده شوی. و پس از پایان هفتاد سال چنین خواهد شد که خداوند از صور سراغ خواهد گرفت، و او به مزد خود بازخواهد گشت و با همه پادشاهی‌های جهان بر روی زمین زنا خواهد کرد. و کالای بازرگانی و مزدش برای خداوند مقدس خواهد بود؛ انباشته و ذخیره نخواهد شد، زیرا کالایش برای آنان خواهد بود که در حضور خداوند ساکن‌اند، تا به قدر کفایت بخورند و جامه‌ای بادوام داشته باشند. اشعیا ۱۸:۱-۲۳.

هفتاد سال، که همان «ایام یک پادشاه» است، به وسیله پادشاهی بابل نشان داده شده است؛ زیرا پادشاه همان پادشاهی است و بابل تاریخی هفتاد سال حکومت کرد. هفتاد سال بابل تاریخی در همان «ساعتی» پایان یافت که نوشته‌ای بر دیوارهای تالار ضیافت بلشصر پدیدار شد. همان شب، بلشصر به دست قدرتی که از طریق آن «دیوار» بی‌آن که کسی متوجه شود وارد شد، کشته شد؛ زیرا او در حال برگزاری بزم و نوشیدن شراب بابل بود، در حالی که ارکستر نبوکدنصر موسیقی می‌نواخت، و فاحشه صور نغمه‌ای شیرین می‌خواند، و اسرائیل مرتد می‌رقصید و سجده می‌کرد.

سپس ترس همه درگیران را فرا گرفت، زیرا خدا «بر ضد صور تدبیر کرده بود» و «اراده کرده بود» «که غرور هر شکوهی را لکه‌دار سازد و همه آبرومندان زمین را به خواری کشاند». از این رو خدا با «زلزله عظیم» آن «ساعت»، «پادشاهی‌ها را به لرزه انداخت»، زیرا خدا «فرمانی بر ضد پادشاهی بازرگانی» داده بود، «تا استحکامات آن را نابود کند». در آن «ساعت» هراس برای بلشصر، پادشاهان و بازرگانان جست‌وجو را آغاز کردند تا معنای واژه‌های آتشین روی دیوار را دریابند. مرگ بلشصر در شرف وقوع است، اما در آن لحظه او هنوز زنده است. از این رو در پی فهم آن واژه‌های رازآمیز برآمد و به حکیمان وعده پاداش داد اگر بتوانند آن نوشته را تعبیر کنند، اما این کار میسر نشد، زیرا حکیمان بابل روشی برای مطالعه کتاب مقدس به کار می‌بردند که بدلی از حقیقت بود. آن واژه‌های رازآمیز همچون رؤیای کتابی مهر و موم شده‌اند.

آنگاه همه حکیمان پادشاه داخل شدند، اما نتوانستند آن نوشته را بخوانند و تعبیرش را به پادشاه اعلام کنند. آنگاه بلشصر پادشاه سخت پریشان شد، و رنگ چهره‌اش دگرگون گشت، و بزرگانش حیران شدند. در این هنگام ملکه به سبب سخنان پادشاه و بزرگانش به تالار بزم درآمد؛ و ملکه گفت: ای پادشاه، زنده باش تا به ابد! افکارت تو را مضطرب نسازد و رنگ چهره‌ات دگرگون نگردد. در قلمرو تو مردی هست که روح خدایان مقدس در اوست؛ و در ایام پدرت، نور و فهم و حکمتی مانند حکمت خدایان در او یافت می‌شد؛ همان که نبوکدنصر پادشاه، پدرت—می‌گویم پدرت—او را سرور ساحران و منجمان و کلدانیان و غیب‌گویان ساخت؛ زیرا روحی برتر و دانش و فهم، تعبیر خواب‌ها و بیان سخنان دشوار و گشودن گره‌ها در همان دانیال یافت می‌شد که پادشاه او را بلطشاصر نامیده بود؛ اکنون دانیال را فراخوانید، و او تعبیر را آشکار خواهد کرد. آنگاه دانیال به حضور پادشاه آورده شد. و پادشاه سخن گفت و به دانیال گفت: آیا تو همان دانیالی که از فرزندان اسیران یهودا هستی، که پادشاه، پدرم، تو را از سرزمین یهودا بیرون آورد؟ درباره تو نیز شنیده‌ام که روح خدایان در توست و نور و فهم و حکمتی برتر در تو یافت می‌شود. و اکنون حکیمان و منجمان به حضورم آورده شده‌اند تا این نوشته را بخوانند و تعبیرش را به من اعلام کنند، اما نتوانستند تعبیر آن را نشان دهند. و درباره تو شنیده‌ام که می‌توانی تعبیر کنی و گره‌ها را بگشایی. پس اگر بتوانی این نوشته را بخوانی و تعبیرش را به من اعلام نمایی، به جامه ارغوانی پوشانیده خواهی شد و زنجیری زرین بر گردنت نهاده خواهد شد و سومین فرمانروا در مملکت خواهی بود. دانیال ۵: ۸-۱۶.

ملکه در قصر، همسر بلشاصر نبود، بلکه ملکه پدربزرگ او بود، و او می‌دانست چه کسی می‌تواند نوشته روی دیوار را بخواند. در آن پادشاهی، کلیسایی بود (زیرا در نبوت، زن نماد کلیساست) که می‌دانست چه کسی می‌تواند اسرار خدا را درک کند.

در کاخ، زنی بود خردمندتر از همه؛ ملکه پدربزرگ بلشاصر. در این تنگنا، او پادشاه را به زبانی خطاب کرد که پرتوی از نور بر تاریکی افکند. گفت: «ای پادشاه، جاودانه بزی! افکارت تو را مضطرب نسازد و چهره‌ات دگرگون نشود. مردی در مملکت تو هست که روح خدایان مقدس در اوست؛ و در ایام پدرت، نور و فهم و حکمتی چون حکمت خدایان در او یافت می‌شد؛ همان که پادشاه نبوکدنصر، پدرت—آری، پادشاه، می‌گویم پدرت—او را سرور جادوگران و منجمان و کلدانیان و غیب‌گویان ساخت؛ ... اکنون دانیال را بخوانند، و او تعبیر را آشکار خواهد کرد.»

سپس دانیال را به حضور پادشاه آوردند. بلشصر که می‌کوشید خود را جمع‌وجور کند و اقتدارش را نشان دهد، گفت: «آیا تو همان دانیالی هستی که از فرزندان اسارت یهودا هستی، همان که پادشاه، پدر من، او را از یهودیه بیرون آورد؟ حتی درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در توست و روشنایی و فهم و حکمت برتر در تو یافت می‌شود.... اکنون اگر بتوانی آن نوشته را بخوانی و تعبیرش را به من آشکار کنی، تو را با جامه‌ای ارغوانی خواهند پوشاند و زنجیری زرین بر گردنت خواهند آویخت و سومین فرمانروای این پادشاهی خواهی بود.»

"دانیال از هیبت پادشاه مرعوب نشد و از سخنان او نه سردرگم گشت و نه هراسان. 'هداییت برای خودت باشد، پاسخ داد،' و پادشاه‌هایت را به دیگری بده؛ با این همه نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تعبیر آن را به او خواهم آشکار کرد. ای پادشاه، خدای متعال به نبوکدنصر، پدرت، پادشاهی و عظمت و جلال و حرمت بخشید.... اما چون دلش برافراشته شد و ذهنش در تکبر سخت گردید، از تخت پادشاهی‌اش برکنار شد و جلالش را از او گرفتند.... و تو، ای بلشاصر، پسر او، با آنکه همه اینها را می‌دانستی، دل خود را فروتن نساختی، بلکه بر ضد خدای آسمان خود را برافراشتی؛ و ظروف خانه او را پیش تو آوردند، و تو و سرورانت و زنان و کنیزانت در آنها نوشیده‌اید، و خدایان نقره و طلا و مفرغ و آهن و چوب و سنگ را که نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه می‌دانند ستوده‌ای؛ و خدایی را که نفس تو در دست اوست و همه راه‌های تو در دست اوست،

تمجید نکرده‌ای."'

«این است آن نوشته‌ای که نوشته شده بود: منه، منه، تکل، اوفر سین. این است تعبیر آن: منه: خدا پادشاهی تو را شمرده و آن را به پایان رسانده است. تکل: تو در ترازو سنجیده شده‌ای و کم‌یافته‌ای. پرس: پادشاهی تو تقسیم شده و به مادها و پارسیان داده شده است.»

دانیال از انجام وظیفه‌اش منحرف نشد. گناه پادشاه را پیش رویش نهاد و به او درس‌هایی را نشان داد که می‌توانست بیاموزد اما نیاموخت. بلشصر به رویدادهایی که برای او بسیار بااهمیت بودند توجه نکرده بود. تاریخ پدر بزرگش را به درستی نخوانده بود. مسئولیت شناخت حقیقت بر دوش او گذاشته شده بود، اما درس عملی‌ای را که می‌توانست بیاموزد و به آن عمل کند به دل نگرفته بود؛ و شیوه عملش نتیجه‌ای محتوم را به بار آورد.

این آخرین جشن فخر فروشی بود که به دست پادشاه کلدانی برپا شد؛ زیرا آن که در برابر کژی انسان‌ها بسیار شکیباست، حکم بازگشت ناپذیر را صادر کرده بود. بلشصر سخت به آن یگانه‌ای که او را به پادشاهی برکشیده بود بی‌حرمتی کرده بود، و مهلتش از او سلب شد. در حالی که پادشاه و اشرافش در اوج عیش و نوش بودند، پارسیان فرات را از بسترش منحرف کردند و به شهر بی‌نگهبان درآمدند. هنگامی که بلشصر و سرورانش از ظروف مقدس یهوه می‌نوشیدند و خدایان سیمین و زرین خود را می‌ستودند، کوروش و سربازانش زیر دیوارهای کاخ ایستاده بودند. «در آن شب»، بنا به روایت، «بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد. و داریوش مادی پادشاهی را به دست گرفت.» Bible Echo، ۲ مه ۱۸۹۸.

در میانه بحران، ملکه (یک کلیسا) تشخیص داد که منبعی وجود دارد که می‌تواند «آینده برای آمریکا» را مشخص کند. دانیال بار دیگر در جایگاه خود می‌ایستد تا در پایان ایام هدف خود را به انجام برساند. شهادت علم که در کوره آتش توسط شدت، میشک و عبدنعو داده شد، اکنون توسط دانیال ارائه می‌شود، زیرا او به سلسله حقیقت می‌افزاید که در «ساعت» بحران قانون یکشنبه، کسانی که نماینده علم‌اند به حضور مقامات دولتی احضار خواهند شد تا درباره حقیقت شهادت دهند.

«شما را به شوراها تسلیم خواهند کرد، ... آری، به خاطر من شما را نزد حاکمان و پادشاهان خواهند برد، تا شهادتی برای آنان و برای امت‌ها باشد.» متی ۱۰:۱۷، ۱۸، R. V. جفا نور را گسترش خواهد داد. خادمان مسیح در برابر بزرگان جهان آورده خواهند شد؛ کسانی که اگر نه از این راه، شاید هرگز بشارت را نمی‌شنیدند. حقیقت نزد این مردمان به ناراستی نمایانده شده است. ایشان به اتهامات کاذب درباره ایمان شاگردان مسیح گوش سپرده‌اند. بسیار اوقات تنها وسیله آنان برای شناخت سرشت واقعی آن، شهادت کسانی است که به سبب ایمانشان به محاکمه آورده می‌شوند. در جریان بازجویی، از آنان خواسته می‌شود پاسخ دهند و داورانشان ناگزیرند به شهادتی که ادا می‌شود گوش بسپارند. فیض خدا به خادمانش عطا خواهد شد تا با این وضعیت اضطراری روبه‌رو شوند. «در همان ساعت به شما داده خواهد شد که چه بگویید،» عیسی می‌گوید، «زیرا سخن‌گو شما نیستید، بلکه روح پدر شماست که در شما سخن می‌گوید.» چون روح خدا ذهن‌های خادمانش را منور می‌سازد، حقیقت با قدرت و گران‌بهایی الهی خود عرضه خواهد شد. آنان که حقیقت را رد می‌کنند برمی‌خیزند تا شاگردان را متهم کنند و بر آنان ستم روا دارند. اما در میان فقدان و رنج، حتی تا پای مرگ، فرزندان خداوند باید حلم و فروتنی الگوی الهی خویش را آشکار سازند. بدین‌سان تضاد میان کارگزاران شیطان و نمایندگان مسیح دیده خواهد شد. نجات‌دهنده در برابر حاکمان و مردم برافراشته خواهد گردید.» اشتیاق اعصار، ۳۵۴.

همچون سه شایسته، دانیال به هیچ هدیه‌ای علاقه‌ای نداشت و لازم نبود آنچه می‌خواست بگوید تمرین کند. او بسیار ساده تعبیر «هفت بار» را که بر دیوار نقش بسته بود، بیان کرد.

داستان بلشاصر را در مقاله بعدی ادامه می‌دهیم.

کسانی که نسبت به کار خدا امین نیستند، از اصول بی‌بهره‌اند؛ انگیزه‌هایشان چنان نیست که آنان را بر آن دارد در همه اوضاع و احوال راه درست را برگزینند. خادمان خدا باید در همه حال احساس کنند که زیر نظر کارفرمای خویش‌اند. او که بر ضیافت کفرآمیز بلشاصر نظاره می‌کرد، در همه مؤسسات ما، در اتاق حساب و کتاب تاجر، در کارگاه خصوصی، حاضر است؛ و همان دست بی‌تن به همان یقین کوتاهی شما را ثبت می‌کند که داوری هولناک آن پادشاه کفرگو را ثبت کرد. محکومیت بلشاصر با کلمات آتشین نوشته شد: «تو در ترازو وزن شدی و ناقص یافت شدی»؛ و اگر از انجام وظایف خدا-داده خود کوتاهی کنید، محکومیت شما همان خواهد بود. پیام‌ها به جوانان، ۳۲۹.